

## پیوست

نا گفته نماند که:

- 1- به انگیزه‌هایی، زندگی‌نامه باب، ازل، بهاءالله و خویشاوندان آنان، گذرا نوشته شد.
- 2- برآن بودم که گاهشمار میلادی را پایه زمان سنجی نهم ولی داده های گذشتگان واداشت که امروزه قمری(ق) را پیش اندازم. هر جا که نیاز آمد م، خ و ب را به جای میلادی ، خورشیدی و بدیع، نشاندم.

آقاچان کاشی، نام گرفته به خادم الله و کاتب وحی (؟-29 محرم 1319 ق) منشی ویژه و تندنویس بهاءالله. از بابی‌های کاشان بود که در همایش بدشت جایی داشت. پس از چندی از کاشان روی گرداند و در تهران نشیمن گزید. یک چند به فرمان یحیی ازل به نور رفت و خود را برای ترور شاه آماده ساخت. آقاچان از نخستین کسانی بود که در چالش میانه دو برادر بر سر جانشینی باب، به بهاءالله پیوست و نام «اول من آمن» گرفت. نامی که باب بر حسین بشرویی نهاد بود پس از این که بهاءالله وی را منشی‌گری خود برگزید و تندنویسی گفته‌هایش را به او سپرد، همنشین و همراه وی گذراند تا این که پیشوا درگذشت

(2 ذیقعدہ 1309) کمتر از ده روز دیگر در نشست فراخواهی جانشینان بهاء، به ناقضین پیوست. آقاجان بی آن که روشنگری برجسته‌ای درباره ناهنجاری رهبران کرده باشد، با مخالفین عبدالبها بود. خانواده‌اش را به منش خود گردانید و در کاخ بهجی ماند تا جان سپرد. کالبدش را در ابي عتابه به خاک سپردند. آورده‌اند که آقاجان در پنجمین سال مرگ بهاء‌الله خود را جانشین حق خواند.

ابتهاج الملك، نشان ابراهیم گرگانی (؟ - 1329) سخنگوی بهائی. از زندگی او آگاهی چندانی به دست نیست. يك چند منشی خوانده می‌شد. پیش از 1299 به بهائیان پیوست. دست‌کم يكبار به دیدار عبدالبها شتافت و چندی را با وی گذراند (1318) در چالش میانه مسلمانان و بهائیان رشت و قزوین (1320) استاندار گیلان، محمدولی‌خان تنکابنی، از روی خیرخواهی، ابراهیم و چند بهائی دیگر را به تهران تبعید کرد. دیری نگذشت که به رشت بازگشت. ابتهاج الملك از زمین‌داران بزرگ گیلان شمرده می‌شد. سال‌ها از گردانندگان برجسته پایگاه دینی بهائی رشت بود. در کارزار جمهوری‌خواهی مردم، در زمین‌های پهناورش، نزدیک رشت، به دست چریک‌های جنبش جنگل کشته شد. کالبدش را در قم جای دادند. عبدالبها بارها از ابراهیم به خرسندی یاد کرد. بازماندگان ابتهاج الملك به ابتهاج آوازه دارند.

ابراهیم کلیچ‌پز (ز 1320) لاهیجانی بود و در رشت می‌گذراند. روز 5 جمادی‌الاول 1300 همراه برادرش، اسماعیل کلیچ‌پز، و شماری دیگر از بهایی‌های رشت دستگیر شد. برای ایستادگی در آیین از آخرین کسانی بود که از زندان بیرون شد. پس از 1320 يك چند در عکا، حیفا و نزد عبدالبها بسر برد. فاضل مازندرانی در برگه‌ای او را از بهائیان بر شمرده که نزد بزرگان دین‌دار رشت، خود را مسلمان خوانده و آزاد شده بودند و جایی دیگر او را از زندانیان پایدار نوشت (ظهورالحق، 8-759/2، 773)

ابوالفضل گلپایگانی، نام دوم محمد (ج 2/1260- 24 صفر 1332) فرزند محمدرضا شریعتمدار گلپایگانی. دین‌شناس، نگره‌پرداز و نویسنده بهائی. در خانواده‌ای ثروتمند، دین‌دار و از مادری سیده به دنیا آمد. آموزش‌های نخست را در زادگاهش گلپایگان، فرا گرفت آنگاه برای بیش آموزی به اصفهان رفت. از همین جا افزون بر آموزه‌های حوزه‌ای، پنهانی تاریخ و روش دین‌های دیگرخواند و با غیر مسلمانان نشست. سپس در نجف، کربلا و کاظمین دانش دینی، ادب فارسی و عربی خواند و پایانی 1281 نزد خانواده بازگشت. در بهار 1282 به اصفهان باز رفت ولی پاییز همین سال ناگزیر به سامانش باز آمد. با مرگ پدرش (1286) میانه وی و پنج‌برادر و خواهرش چالش مالی پیدا شد. چندان ایستاد تا بهره خویش ستاد، آنگاه دل‌آزرده برای همیشه از گلپایگان پای بیرون نهاد و از آغاز 1290 در تهران نشیمن گزید. به شش ماه نکشید که به آموزگاری مدرسه حکیم هاشم (مادر شاه) گمارده شد و به زودی ریاست آنجا را به وی سپردند. اوائل 1293 به بهانیان پیوست. در نخستین روز ذیحجه همین سال به بند گرفتارش کردند ولی منش فاش نگفت و پنجم ج 1294/1 از زندان بیرون شد. در همین روز دریافت که از آموزشگاه نیز بیرونش کردند. یک چند گوشه گزید و پژوهید. سال 1297 بار دیگر بازداشت شد و پس از بازجویی کوتاهی رهایش کردند. از همین روزگار با مانکجی، از بزرگان زرتشتی هندی، کارمند انگلیسی و دوستدار بابی و بهائی آشناگشت. منشی او شد. وی را فارسی آموخت و از هم بهره بسیار گرفتند. در محرم 1300 همراه شمار دیگری از بهانیان بازداشت شد. از نخستین کسانی بود که به درستی بابیه و بهائیت را دو دیدگاه با دو کارکرد جداگانه شناساند. سازش گروهی و دینی نیز فایده چندان نداشت و 22 ماه در زندان سر کرد. چندی نگذشت که دیگر با 6 ماه در بند گذراند و در ج 1303/1 بیرون آمد. به فرمان بهاءالله برای پخش آیین روز اول جمادی‌الثانی همین سال از تهران راهی آذربایجان، اصفهان و چند شهر دیگر شد. روز 17 ذیقعه 1306 به عشق‌آباد رسید. سال‌ها در بخارا، سمرقند و عشق‌آباد زیست و برجسته‌ترین سازمانده بهانیان ترکستان بود. با مرگ بهاءالله یک چند خاموشی گزید تا وی را به عکا فرا خواندند. زمان گذراند و در 1312 نزد جانشینان پیشوا رفت. روزگار کوتاهی میان روش ثابتین و ناقضین دودل ماند و آخر به عبدالباها پیوست. به خواست همو در قاهره نشیمن گزید. نام خویش را به شیخ فضل‌الله

ایرانی/ جرفادقانی بگرداند و به خواستاران علوم شیعی آموخت. چند ماه پس از کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار، بی‌پروا، دین خویش بازگفت و مسلمانان تکفیرش کردند. در 1318 به فرمان رهبر، برای پخش پیام و پیشبرد از راه فرانسه به آمریکا رفت. نزدیک سه سال به دشواری و بیماری کوشید تا همو فرمان به بازگشت داد. سال 1321/ 1904 م به بیروت در آمد و پس از چندی، باز در قاهره خانه گرفت و پیگیر پژوهش و پراکنش اندیشه شد. پیش از مرگ چند بار به بیروت، عکا و حیفا رفت و زمان کوتاهی در این شهرها گذراند. پیکرش را با شکوه بسیار در گلستان جاوید قاهره جای دادند. ابوالفضل ازدواج نکرد و بیشتر روزگارش به بیماری تن، آموزش، پرورش و پویش گذشت. در رویکردها به ابوالفضل، ابوالفضائل، ابوالفضائل، ابی‌الفضائل، ملاعبداللّه، سیدفضل‌الله، فضل‌الله ایرانی و فضل‌الله ساوجی نیز یاد شد. آورده‌اند که اواخر زندگی دست از بهائی‌گری برداشت ولی بهائیان همواره از او به بزرگی یاد کرده‌اند و به یاد او یکی از بخش‌های نه‌گانه ساختمان رهبری درکمرل را «باب ابوالفضل» نامیدند. ابوالفضل از دانش‌پژوهان هوشمند بهائی بود و از سرآمدان زبان و ادب فارسی و عربی به شمار می‌رفت. درنگارش «تاریخ جدید/ تاریخ نو» برای مانجی دست داشت. «حدود العالم...» را شناساند ولی از چاپ «نامه بر ساخته به نام برادر سلمان پارسی به اسپهبدان تبرستان» [پرهیخت. «کشف العطاء» ستیزگاه قلمی وی و اگ. پروان در باره جنبش بابیه است که درنگ پایان نیافت و همگنانش به آخر رساندند. همچنین وی نخستین کسی است که برای حسین علی نوری تبارنامه‌ای نو ساخت و شاخه‌ای بر خاندان بر ساخته پادوسبانی «تاریخ رویان» افزود. به نوشته برخی، ابوالفضل درنگارش چند اثر عبدالبها دست داشت. نوشته‌های فارسی و عربی ابوالفضل گلپایگانی را بسیار شمرده‌اند که دسته‌ای از آنها در دست است و شماری ناپیدایند. در این میانه می‌توان از انجمن دانش، الباب و البابیة و البها و البهائیة؛ برهان لامع؛ تاریخ امر؛ الحج البهیه؛ دارالهیة فی جواب الامسئله؛ الدررالبهیه؛ دروس گرین عکا؛ رساله استدلالیه در بیان حقیقت مرکز عهد و پیمان الهی؛ رساله اسکندریه؛ رساله ایوبیه؛ رساله تاریخیه؛ رساله در جواب مستجررایس؛ رساله میرزا ارسطو؛ شجره مبارکه؛ شرح آیات مورخه؛ فراند/کتاب الفراند؛ فصل الخطاب؛ کتاب ابرار؛ کشف الغطاء عین جیل الاعدا و مختارات من مولفات ابی‌الفضائل [مجموعه نوشته‌های عربی او] نام برد.

ابوالقاسم ناظر (ز 1311) پیشه‌ور بهانی. از مردم اصفهان بود. حج گزارد، بهانی شد و به دستگاه بهاءالله پیوست. در عکا نشیمن گزید. از میان عرب ها همسر گزید. در پورت سعید جایگاه خرید و فروش توتون گشود. پسرش، حبیب، را به کار گماشت و خود پیشکار آستان‌دار بود. سال 1302 با جانشین دوم رهبری، محمدعلی، به هند سفر کرد. به فرمان بهاءالله در ماه‌های نخست 1306 روانه عشق‌آباد شد ولی تا استانبول بیش نرفت. با اجاز رهبر چند ماه در همین شهر ماند و در جنجالی نقش یافت که چندی دیگر فرنود خودکشی یکی از برجستگان بهایی شد. در این هنگامه به خواست خانواده، نزد آنان شتافت و به همان تندي باز آمد. پس از آن که محمدعلی قزوینی را به خاک سپردند، پیش پیشوا بازگشت (رجب 1307) با درگذشت بنیانگزار بهانیت (1309) چندی میان عکا و بیروت آمد و شد کرد. دیری نپایید که همگامی ابوالقاسم و خانواده‌اش با محمدعلی آشکار شد و عبدالبهاء وی را از خود راند. سالی برنیامد که آنان از ناقضین گسستند و به ثابتین پیوستند. دیگر بار از بلندپایگان درگاه گشت.

اسماعیل کلیچه‌پز (ز 1300) از مردم لاهیجان بود و در رشت نشیمن داشت. او و برادرش، ابراهیم کلیچه‌پز، از کسانی بودند که در 5 جمادی‌الاول 1300 دستگیر شدند. پس از آن که نزد مجتهدین رشت رفت و از بهانی‌گری دوری جست، ششمین روز همین ماه از زندان آزاد شد. فاضل مازندرانی به خطا وی را از زندانیان پایدار در دین پنداشت. (ظهور الحق، 8-753/2، 759)

باب، نام خود نهاده سیدعلی محمد (1 محرم 1235- 27 شعبان 1266) فرزند سیدمحمدرضا بزاز. رهبر جنبش و کیش‌بابی. از شیراز برخاست و در تبریز کشته شد. پیروانش از او به حضرت اعلی، طلعت اعلی، نقطه اولی، نقطه بیان و جز این یاد کرده‌اند. رویکردهایی باب را از فرزند زادگان پیامبر مسلمانان ندانستند. درباره میلاد، مرگ و جابجایی کالبدش چندگویی برجااست.

بصار، نام ادبی محمدباقر (شاید 1272-1334) فرزند موسی رشتی، سخنگو و سخن‌سرای بهایی. در رشت به دنیا آمد و در همین شهر بالید. پس از 1285 به بابیه و سپس بهائی‌گریزید. در سرکوب سنگین بابیه و بهائیان سال 1300 در چهارم جمادی‌الاول، با دو برادر دیگرش گرفتار زندان رشت شد. پس از سه ماه و چند روز، بیماری چشم نابینایش کرد. از همین رو بصرش خواندند و وی نیز در سروده‌هایش خود را بصر شناساند. در پنجمین ماه بازداشت با کمک امام جمعه رشت، حاجی ملامحمد خشکجاری، بصر و برادرانش از زندان رهایی یافتند. در پی آتش‌سوزی بازار رشت (1302) از آزار مسلمانان به جان آمد و با خانواده به عشق‌آباد کوچید. هنگام جان‌سپاری بهاء‌الله (ذیقعه 1309) در عکا بود و با رهبر تازه کیش، عبدالبها، نیز دیدار و دوستی یافت. پایانی این سفر دو ماهه، عبدالبها از وی خواست که برای زندگی و دین‌گستری به مازندران رود. چندی در مازندران سپری کرد و آنگاه به رشت باز آمد. بی‌پروایی اش در فراخواندن مردم به بهائی‌گری، دسته‌ای از مسلمانان را شوراند. حکومت چاره‌ای جز تبعیدش نیافت و وی را به روستای دوری کوچاند. پس از گذراندن تبعید همچنان در آزار بود تا اینکه با پشتیبانی استاندار، ولی‌خان تنکابنی، به تهران رفت (1320) و زمان حکمرانی عضدالسلطان گیلان به رشت بازگشت. بزودی آشوب‌خواهی مسلمانان و فرمان ولایت‌داری بر دوری‌گزینی از گیلان وی را واداشت که در زمستان با خانواده به عشق‌آباد باریست. نزدیک سه سال در آن سرزمین گذراند، آنگاه به خواست عبدالبها دیگر بار به مازندران کوچید. نخست در ساری و سپس بابل نشیمن‌گزید و در همین شهر ماندگار شد. از این روزگار تا گاه مرگ سفرهای کوتاهی به ترکستان، قفقاز و گیلان نمود. آورده‌اند که نزدیک 68 سال زیست و در خاک بابل آرمید. دفتر سروده‌هایش تاکنون چاپ نشده است. از بهاء‌الله و عبدالبها نامه‌های بسیاری به نام وی به یادگار ماند. بها‌نیان پرآوازه بصاری، بازماندگان او هستند.

بهاء‌الله، شناخته‌ترین نام حسین‌علی نوری (ذیحجه 1232- 2 ذیقعه 1309) فرزند عباس نوری، دین‌آور بهائیان در خاندانی مازندرانی تبار و تهران‌نشین به دنیا آمد. بلند

آوازه زیست و درخاک عکا آرמיד. از نام‌های خود نهاده او است: بهاء، جمال قدم، حق، ذکر، طلعت مبارك و من يظهره الله. رویکردها بر سر زایچه «روح اعظم» اختلاف دارند.

جانی کا شانی، پرآوازه به حاجی میرزا جانی و پریا (؟- پایانی ذیقعه 1268) فرزند مهتر محمد حسن، بازرگان و نویسنده بابی. در خانواده ای ثروتمند و سرشناس کاشی برآمد و چون پدرش، پیشه بازرگانی داشت. از نخستین کسانی بود که گفته‌های باب‌الباب را شنود و به باب‌گروید. پس از آن که حج گزارد، پنهانی برای گسترش کیش کوشید. روز سه‌شنبه اول ربیع‌الآخر 1263 که باب را از اصفهان به آذربایجان می‌کشاندند، رشوه هنگفتی به نگهبانان داد و او را به سرای خویش برد. نروز را با دوستان نوخواه سرکرد و روز دوم فروردین با پیشوا بدرود گفت. با بالا گرفتن نبرد بابیه در مازندران (1264) دست از کار در کاشان برداشت و آشکارا به جنبش پیوست. به نور رفت. از آنجا با تنی چند از برجستگان دگراندیش، برای کمک به پیکارگران بابی در آرامگاه شیخ طبرسی، روانه قائمشهر کنونی شدند. گروه در آمل گرفتار دین‌باوران شاه دوست شد (اوایل محرم 1265) پس از چند روز با کمک فرماندار آمل و دادن خون بهاء از چنگ مسلمانان تندخو رهید و همچنان در مازندران جابه‌جا می‌شد. با فروپاشی دژ و کشتار همگرایان، به ناچار به ری کوچید. به بنیادگرایی باب و آرمان قربانیان دادجو، وفادارماند و از آسیب بر جان و مال نهراسید. با کشته شدن باب، دین‌آفرینی و جاه‌خواهی شماری از همگنان، به رویاری با آنان برخاست. دیدگاهش را در «نقطه الکاف» نوشت و دریچه برجسته‌ای برای شناخت تاریخ بابیه گشود. روزی که ناصرالدین شاه قاجار از گلوله باران چندبایی جان به در برد (28 شوال 1268) فرمان به نابودی پیروان باب داد، شماری را به بند کردند و پس از آزار بسیار، میرزا جانی و 27 پایمرد دیگر را در نیاوران و بر زن دیگری کشتند. بازماندگان، تن‌پاره او را در آستانه سید ولی تهران به گور سپردند. فرزندش، مهدی طبیب و خویشان میرزا جانی چون وی اندیشیدند و کم‌آوازه ماندند. نوآوران بهائی که از ایستادگی میرزا ناخشنود بودند کوشیدند کتابش را از میان بردارند. به خواست مانکجی/مانوکجی-ازبزرگان زرتشتی، هندی ایرانی‌تبار و وابسته به انگلیس- میرزا حسین همدانی و ابوالفضل کلپایگانی، دو تن از منشیان همو را برگماردند که از آن نوشته و

دیگر جای‌ها برگزینند و «تاریخ جدید/نو» بنگارند. سپس نو نوشته را به نام همدانی بر فراز کردند. در گذر زمان، ا.گ. براون با همکاری جانشین باب، نمونه‌ای از کتاب نایاب جانی را در کتابخانه پاریس به دست آورد سپس با همکاری م. قزوینی «مقدمه بر کتاب نقطه الکاف اثر حاجی میرزا جانی کاشانی» را نوشتند که به نام همین انگلیسی به چاپ رسید. بهانیان که گمان داشتند همه دست نوشته‌های نقطه الکاف از بین رفته است، سراسیمه آشفته‌گویی کردند. جایی آن را «جعلی» خواندند و جایی دیگر «تحریف شده» نوشتند. پس از مرگ خدایگان، عبدالبهایی ناخرسند از برخورد دوگانه انگلیس، گلپایگانی را واداشت که این بار به نام خود «جواب» دهد. با شناختی که از ابوالفضایل به دست است، گمان می‌رود که به ناچار و نارسا «کشف الغطاء عن حیل الاعداء» را نوشت. ایادی امرالله به ناروا جانی را جان باخته‌ای شناساندند که به آرمانش «مومن» نبود. از او به «میرزا جانی کاشی» و «میزجونی» نیز یاد کرده‌اند.

**حسین علی احمد اف (ز 1324)** فرزند احمد یزدی، بازرگان و سخنگوی بهایی. برای پیشرفت زندگی و دین از یزد به عشق‌آباد کوچید. از نخستین بهانیانی بود که در ترکمنستان نشمین‌گزید (پیش از 1302). در بازرگانی و آیین گستری آوازه داشت. از گردانندگان نخستین محفل روحانی بهایی در جهان بود که از 1313 در عشق‌آباد بنیاد نهاده شد. می‌دانیم که تا 1324 از کوشندگان همین پایگاه بود. برای ساخت مشرق الانکار عشق‌آباد همکاری شاینده داشت.

**حسین میلانی (ز 1312)** بازرگان بهایی. فرزند رضا. در میلان به دنیا آمد. پدرش از روحانیان شیخی‌گرا بود که از بابیه بی‌زاری می‌جست ولی هر چهار پسرش بهایی شدند. نخست حسین به آیین بهاء گروید. پیش از 1308 چندان آزار به او رسید که نابدبار شد و شتاب زده به عثمانی و عکا رفت. پس از چندی هم‌نشینی با بهاء‌الله، دیدار سوریه و سرزمین‌های همسایه، به زادگاه بازگشت. سالی نگذشت که با برادر نوبهائی خود، احمد، زندگی و کار را به عشق‌آباد کوچاند. درنگی دیگر دو برادر کوچکتر محمد و علی‌اکبر



(بعدها محب‌السلطان شد و نام روحانی بر خانواده‌اش نهاد) به برادران سمرقند و بخارا نشین پیوستند (1310) از فرزندان حسین میرزا را می‌شناسیم که به آیین پدر بود. میرزا در درگیری‌های سال 1336 ترکمنستان کشته شد.

حسین هدی / هدا (؟-1333) سخنور و سخنگوی بهائی. از مردم تفرش بود. از زادگاهش به نجف رفت. سالی در این سامان عرفان آموخت و آنگاه راهی میهن شد. سه ماه دیگر به تهران رسید و نزد استاد غلامرضا شیشه‌گر، از درویشان بلند آوازه زمان، شاگردی کرد. سالی برنیامد که از ریاکاری و فریب‌گست و از او و دین‌داران دوری جست. برای زندگی به رشت بار بست. پس از چندی در لاهیجان نشیمن گزید، در 1294 بار دیگر به رشت کوچید و در همین سال آیین بهائی برگزید. از 1297 تا پایانی 1300 از منشی‌های استانداری گیلان بود. در 4 جمادی الاول همین سال دستگیر شد. با پشتیبانی شاهزاده یحیی میرزا و امام جمعه رشت، پس از چهار ماه از زندان رهایی یافت. یحیی میرزا فرمان داد که از گیلان دور شود، به ناچار به ارومیه کوچید. چندان نگذشت که همسر نوبهائی، پسر و دخترش، رقیه سلطان به وی پیوستند. وی چندان در این شهر به پایداری زیست تا کشته شد. دیری نپایید که وی پسرش نیز درگذشت. نام و خاندان وی بر جا ماند. بخشی از سروده‌های هدا را شناسانده اند.

حکیم فانوس، آوازه استپان / استفانوس هارتونیان (ز 1300) پزشک و بنیانگذار توتون‌کاری در ایران. از زندگی وی همین اندازه می‌دانیم که از ارمنه گیلان‌نشین بود. پیشه پزشکی داشت و افزون بر آن کشاورز و باغدار بود. استپان نخستین کسی است که بذر توتون سیگار را از ترکیه کنونی به ایران آورد و در کشتزار پهناور خود، نزدیک رشت، کاشت و برداشت (1875 م) همو آموزش توتون‌کاری را در گیلان بنیاد نهاد. از فرزندانش دخترش صوفیه و پسرش را که به اسلام گروید و بر خود عباس نام نهاد، می‌شناسیم. خاندان الهیان گیلان و تهران بازماندگان او هستند. در یکی از نامه‌های عبدالبها به بهائیان گیلان، از «میرزا کالوس مسیحی» یاد شد. شاید اشاره به همو باشد.

خاور درویش (ز 1311) بهانی. از او همین اندازه آگاهی داریم که حاجی شده بود. پیش از 1299 از خدمتگزاران دستگاه بهاءالله بود. پایانی همین سال به گیلان سفر کرد. از آن پس بیشتر روزگارش به کار در کاخ بهجی گذشت. سال 1302 از همراهان محمدعلی در سفر هند بود. در چالش جانشینی رهبری بهانیان، کارفرمای خویش را برای پیشوایی شایسته دانست. پیرانه سر گل کاری و باغبانی کوشک کرد و همان جا درگذشت.

خلیل قزوینی (شاید 1258- 1316) سوداگر بهانی. درقزوین زاده شد و همین جا درگذشت. حج گزارد. دستکم سال 1302 به عکا سفر کرد و بهاءالله را دید. آورده اند که فرزندان نیز بهانی گشتند. از میان آنان تنها نخستین پسرش، محمد اسماعیل شناخته شد.

خورشید خاور، دومین نشریه بهانیان ترکستان بود که پس از مجله وحدت- چاپ سمرقند- پدیدار شد. این مجله به کوشش کمیته خورشید و به راهبری سید مهدی قاسم اوف (نام خود ساخته سید مهدی گلپایگانی با نام ادبی عراقی، 1280- 1347) برای گسترش آیین و گزارش رویدادها منتشر می‌شد. تنها یک بار، احمد نبیلزاده «مدیر مسئول موقت» مجله شد (سال 4، شماره 3، اوت 1926م) برخی پیدایش خورشید خاور را به پیشنهاد و همیاری ابوالفضل گلپایگانی (1260- 1332) دانستند. این مجله به سه زبان فارسی، ترکمنی و ترکی در عشق آباد چاپ می‌شد. افزون بر پخش در ترکستان، از راه خراسان و گیلان به ایران می فرستادند. نخستین شماره این هفته‌نامه 12 صفحه داشت و «روز یک شنبه غره ربیع‌الاول سنه 1336 مطابق 3 دیکا بر 1917» از چاپخانه درآمد. نشانی مجله «میدان اسکوبلوف جنب مطبعه الکساندروف» یا «صندوق پست نمره 83 خورشید خاور عشق آباد» بود. رژیم سوسیالیستی در پی سرکوب فوریه 1928 بهانیان ترکستان، خورشید خاور را نیز توقیف نمود. بیش از دو دوره از 50 شماره پیاپی این مجله، در کتابخانه ملی ترکمنستان دیده شد. این بخشی از دارایی کتابخانه محمودیه و خانواده جعفر اف رشتی بود که پس از فروپاشی سازمان بهانیان آن سامان، به دست دولت

افتاد. رویکردهای بهائی نوشت، سال چاپ و پخش خورشید خاور را به خطا 1335 نوشته‌اند.

رسول قناد/ رسول تاجر، (ز1300) از بازرگانان رشت بود. پیش از 1299 يك چند از بهانیت کناره گرفته بود و دیگر بار به این کیش پیوست. در چهارم ج 1/ 1300 با شمار دیگری از بهانیان این شهر بازداشت شد. پس از آن که عندلیب ناچار شد نام همگان گیلانی را برای استناداری باز نویسد، رسول به این بهانه دیگر بار از آنان دست برداشت و روز 11/10 همین ماه از زندان رها یی یافت. زمان کوتاهی به دشواری در رشت زیست. در این میانه همسرش را بی‌طلاق وی به تن دیگری شوهر دادند و پسر هشت ساله‌اش را هم به مادر سپردند. به تلخکامی از گیلان دوری جست، به سلطان آباد رفت. از آن پس هیچ آگاهی از وی به دست نیامد.

سادات خمسه، آوازه سیدرضا، میرعلی نقی، سید محمود، سید اسدالله و سیدنصرالله پنج پسر سیدباقر خمسی. از بزرگان و سادات رشت که نخست به بابیه و سپس بهانیت گرویدند. سه برادر مهتر- رضا، علی نقی و محمود- از پیشاهنگان بهائی رشت بودند (گویا از 1285) این سه تن در پایانی ج 1/ 1300 بازجویی شدند و آسیب دیدند. رضا از کوشندگان محفل روحانی رشت و تهران بود. روزگاری نیز در دستگاه عبدالبهاء بسر برد و یکی از همراهان پیشوا در دیدارش از اروپا بود. از فرزندانش سید مهدی را می‌شناسیم که عبدالبهاء در 1328 برایش نامه‌ای نوشت. علی نقی از گیلان به تهران کوچید. در همین شهر درگذشت و در گورستان سرقبر آقا به خاک سپرده شد. چندی نگذشت که مسلمانان تندخو آرامگاهش را ویران کردند. از محمود آگاهی چندانی به دست نیست و در رویکردها تنها نام یکی از فرزندانش، سید احمد، آمده است. اسدالله سوداگری می‌کرد. از گیلان به قزوین رفت در این روزگار، زمان کوتاهی به ازلی‌ها پیوست اما بار دیگر منش بهاءالله را دنبال کرد. به عکا نیز سفر کرد و با بزرگان آیین دیدار داشت. چندی سرپرست راه شوسه انزلی- تهران بود (دستکم 1323) پایانی زندگی را در رشت گذراند و در همین شهر جان داد. در درگیری‌هایی سال‌های 1320 و 1327 رشت از او یاد شده

است. نصرالله از گیلان به بادکوبه کوچید و از راه بازرگانی و هتلداری، دارایی و آوازه بسیار به دست آورد. همسری از مردم بادکوبه برگزید. پس از چند سال به ایران بازگشت و در تهران نشیمن گزید. از زمین‌داران بزرگ گیلان شد و چند دهکده نزدیک رشت از آن او بود. در 1330 سرپرستی زمین‌های پهناورش را به یکی از فرزندان خود، میرامین الله، سپرد. نصرالله برای آیین کوشا و دهشمند بود چندان که بخش زیادی از هزینه سفر عبدالبها را به اروپا و آمریکا پرداخت. سال 1340 درگذشت و کالبدش را در گلستان جاوید بهائی به خاک سپردند. بازماندگان برادران یاد شده با نام باقراف و خمسی، از بها نیان سرشناسند که در گیتی پراکنده اند. روح الله خمسی (مرگ 1994 م) کتابی درباره تاریخ خاندان سادات خمسی نوشت که تاکنون به چاپ نرسیده است. در نامه‌های پیشوایان بهائی از سادات خمسه به نیکی یاد شده است.

سمندر، نام ادبی محمدکاظم سمندر قزوینی (17 محرم 1260 - 1336) فرزند مهتر محمد نبیل اکبر قزوینی، بازرگان، نویسنده، از راهبران بهائی ایران و یکی از 19 حواری بهاءالله. در قزوین به دنیا آمد. پدرش از بازرگانان سرشناس قزوینی بود که با پیدایی بابیه از شیخیه گسست و از یاران باب شد. کاظم از کودکی چون خویشاوندانش، منش بابیه و پیشه بازرگانی برگزید. در نوجوانی یک چند با پدرش در تبریز بسر برد (1275) با چیرگی بهاءالله بر بازماندگان جنبش باب، بی‌درنگ رهبری و نوآیینی وی را پذیرفت و چندی برنیامد که از رهبران بهائی قزوین و گیلان شد. در اواخر 1290 با نصیر قزوینی به عکا رفت و تا اوایل 1291 پیش بهاءالله ماند. دیری نپایید که بازرگانی گران‌مایه گشت و پیام‌رسانی و سازمان‌دهی همگان آن سامان را به وی سپردند. با مرگ برادرش محمدعلی (9 رجب 1307) به استانبول شتافت و از آنجا نزد بهاءالله برگشت. پس از آن تا گاه مرگ چند بار به عکا و حيفا رفت (از جمله پایانی 1309، 1317-1318) و با بهاءالله و جانشینش، عبدالبها، نشست و برخاست داشت. سال 1312 که ناقضین بر عبدالبها شوریدند، سمندر در تهران می‌زیست و نوشته‌ای بر رد دیدگاه آنان نگاشت. به کوشش وی و چند تن دیگر محفل روحانی رشت در 1315 بنیاد نهاده شد. در آشوب برخاسته از اشتباه علی نصیراف، زمان کوتاهی زندانی شد (1316). سالی نگذشت که با خویشاوندانش به حيفا و عکا رفت

و نزدیک به دو ماه در آن سامان ماند. در همین روزگار گفتاری در رویارویی ناقضین نوشت و در مصر به چاپ رساند. به فرمان عبدالبها پس از بازگشت از آستان راهبر، برای افشاگری علیه جدشدگان از ثابتین به آبادی های آذربایجان، تهران، زنجان و گیلان سفر کرد. کمتر از یک سال بعد، پسرش غلامعلی و علی نصیراف را با خود به عکا برد. پس از مرگ ابوالفضل گلپایگانی (صفر 1332) به فرمان عبدالبهاء، سمندر، سیدمهدی گلپایگانی و چند تن دیگر کتاب «کشف الغطاء» را به پایان رساندند. سالی دیگر «رساله اثباتیه» را نوشت. بر پایه رویکردها نوشته های کوتاهش بیش از یاد شده ها است. پایانی زندگی را در زادگاهش گذراند و همین جاجان داد. از دو ازدواجش با فاطمه سلطان و معصومه فرهادی، ده فرزند به جای ماند. بازماندگانش که همگی بهائیان نامدار شدند، به سمندری آوازه دارند. سمندر، رویدادهای قزوین، گیلان و زندگینامه برخی از بابیان و بهائیان آن سامان را در دو روزگار (1303 و 1332-3) نوشت که با افزوده هایی به نام «تاریخ سمندر و ملحقات» چاپ شد. (تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، 131 بدیع)

سیدجواد قزوینی (؟-میان 1331-1332) بازرگان و سخنگوی بابی و بهائی. در قزوین برآمد و در جوانی به گیلان کوچید (پیش از 1284) در همین سامان همسرگزید و سالها در لاهیجان زیست. نخست شیخی بود. به بابیه پیوست و آنگاه پیروی بهاءالله نمود. گویا حج نیز گزارد. از بازرگان سرشناس قزوین و گیلان بود. در گسترش دین سخت کوشید و بارها آسیب دید. عندلیب و شماری دیگر را به بهائیت کشاند. از بنیانگزاران پایگاه بهائی گستری لاهیجان بود. پیش از 1299 برای پیشرفت دین و دارایی به رشت کوچید. به کوشش سید جواد و چند تن دیگر محفل روحانی رشت در 1315 پدیدار شد. پایانی زندگی به تهران سفر کرد. سخت بیمار شد، چندان که یارای بازگشت به زاد بوم نیافت و به زودی درگذشت.

سیدعلی افغان ( ؟ ) از خالوزادگان باب.

شرکت چای امید، به خواست عبدالبهاء برای برتری خواهی دارایی، سازماندهی پیروان و راهگشایی بهتر آیین، سال 1319 در عشق آباد پدید آمد پایه گزاران بازرگانی امید: مهدی جعفراف رشتی، حیدرعلی صنیعی اسکونی، محمد آقا مهدی اف، یوسف، عبدالرسول علی اف یزدی و برادر کهنترش احمد بودند. از شاخه هایش در سمرقند و شانگهای آگاهی داریم. بر پایه یادداشت های مهدی، یکی از دشواری های بزرگ وی تنش میانه وی و همکیشان انباز، به ویژه عبدالرسول بود. همکاری اش چندان توانمند بودند که هرگاه نیاز می دیدند حتی از فرمان پیشوا، آشکارا و به آهنگی سرباز می زدند. گمان می رود نپذیرفتن برخی انبازان، با جابجایی های پیاپی مهدی برای بهایی گستری، نمونه خوبی از ناسازگاری باشد. دستکم از میانه 1324 تا پایانی 1327، چند بار عبدالبهاء خواهان رفتن مهدی به هند بود تا مردم آن سرزمین را به به دین تازه فراخواند ولی شماری از گردانندگان شرکت این خواسته را رد می کردند. سال 1325 که مهدی جعفراف نزد عبدالبهاء می گذراند و با هم رایزنی داشتند، درسی و هفتمین روز عکا گذرانی مهدی، عبدالبهاء بار دیگر به خواست پیروان بازرگان خود تن درداد! مهدی در یادداشت های خود نوشت که: «صحبت از بمبئی و کلکته فرمودند. معروض داشتیم: بنده حاضرم. دو هزار منات پول با خود آورده ام. هر گاه اذن مبارک باشد به بمبئی می روم. فرمودند: شما، حال معاودت به عشق آباد نمایند. از بعد، دستور العمل می دهم. مقصود ما این بود چنانچه در شنکائی [شانگهای] افتتاح تجارت نمودید و محلی به اسم شرکت باز کردید، در کلکته هم محلی به اسم شرکت باز شود؛ خیلی خوب و فایده کلی داشت. حال که حضرات میل نمودند، نقلی ندارد؛ ما خیر خودشان را می خواهیم. امر، مقدس و منزله است. شما عجالتاً [به] عشق آباد معاودت نمایید.» (دستنوشته ش 401، رویه 618) فاضل مازندرانی چند بار به خطای تاریخی و چاپی زمان برپایی بازرگانی امید را 1318 نگاشت.

عبدالباقی یزدی (ز 1320) فرزند محمد، بازرگان و سخنگوی بهائی. از بهائیان یزدی بود که پس از 1300 در ترکستان نشیمن گزید. پیش از 1312 در سمرقند می زیست و بازرگانی چای می کرد. در نخستین ماده های پیدایی شرکت بازرگانی امید، انباز هم اندیشان شد (1319) به خواست رهبران دین و امید، اواخر همین سال با مهدی جعفر اف و پسرش

ضیاءالله، نخستین بهائیان بودند که برای پخش آیین و گسترش دارایی در چین، به شانگهای گام نهادند. در پی کنارگیری مهدی از شرکت، مسنولیت شاخه امید در شانگهای به عبدالباقی سپرده شد. از این پس آگاهی دیگری از وی به دست نیامد. در دستنوشته‌های 400 و 401 کتابخانه ملی ترکمنستان، به نام عبدالباقی محمد اف نیز اشاره شد.

عبدالبهاء، شناخته‌ترین نام خود نهاده عباس نوری (1260- 27 ربیع‌الاول 1340) فرزند و جانشین بهاءالله دین آور بهائی در تهران زاده شد و در حیف درگذشت. سرشاخه ثابتین و دارنده نشان انگلیسی سر. پدرش وی را عباس افندی و غصن اعظم خواند. از نام‌هایش: حضرت ولی‌امر، درویش محمد، سرالله، سیاح، غصن‌الله، مولی‌الوری و ولی‌امرالله. آوازه داده‌اند که میلاد عباس درست همان روزی بود که باب، روش خویش را در شیراز آشکار کرد. (4 یا 5 ج 1260/1)

عبدالرحیم قناد (ز 1311) از او همین اندک می‌دانیم که از مردم یزد بود. پیشه قندریزی و شیرینی‌سازی داشت. از بهائیان بود که حاجی می‌خوانند. پیش از 1302 در عکا ماندگار شد و در همین شهر درگذشت. فرزندانش (محمد، حسین و احمد) خویشاوند عبدالبها گشتند و خاندان «یزدی» را بنیاد نهادند. دخترش همسر محمدعلی بنای یزدی بود.

عبدالرسول علیوف (؟ - 1317 خ) فرزند علی محمد یزدی. بازرگان و سخنگوی بهائی. از زندگانی وی همین اندازه آگاهی داریم که از مردم یزد بود و در همین سامان بالید. پیش از بهائی‌گری، از مسلمانانی بود که حج گزارده بود. در پی آشوب سال 1294 یزد، زادگاه را ترک کرد و در تهران و سبزوار نشمین گزید. سال 1300 وی و دو برادر کهنترش، احمد و حسین‌علی، از نخستین بهائیان بودند که به عشق‌آباد کوچیدند. هر سه برادر از بازرگانان و بهائیان برجسته ترکستان آن روزگار به شمار می‌رفتند. در همین سال، عبدالرسول یکی از نه نفری بود که برای گرداندن نخستین محفل روحانی ترکستان-عشق‌آباد برگزیده شد. وی یکی از بنیانگذاران شرکت چای امید بود (1319). همچنین عبدالرسول یکی از نوزده تن گرداننده نخستین و پسین محفل روحانی ترکمنستان، در

1340 بود که بیش از چند ماه درازا نکشید. با سخت‌گیری دولت بر دین‌ها و فروپاشی پایگاه دینی، وی و برادرش احمد به تهران کوچیدند. عبدالرسول در همین شهر زیست تا درگذشت. از او خاندان «پروین» برجا است.

عبدالغفار اصفهانی (ز 1310) بازرگان بهائی. در سفری بازرگانی به بغداد، آیین بهائی پذیرفت. به ادرنه کوچید و با تنی از همکیشان تنباکو می‌فروخت. ترکی را خوب می‌دانست و مترجم بهاءالله در ترکیه کنونی بود. هنگامه تبعید پیشوایان بهائی و ازلی، دولت عثمانی آگاهانه عبدالغفار و سه تن دیگر از پیروان بهائی را همراه یحیی به قبرس روانه کرد. عبدالغفار خود را به دریا افکند بلکه از همراهی ازلی‌ها برکنارش کنند ولی چنین نشد. دو سال دیگر از قبرس گریخت (29 سپتامبر 1870م) و با نام خود ساخته عبدالله، به عکا درآمد و به دستگاه بهاءالله پیوست. پس از مرگ بهاءالله به سوریه کوچید و چندی نگذشت که از ناتوانی تن و بیماری در دمشق جان سپرد.

عبدالله والی اعتماد الملك (؟ - 21 صفر 1310) استاندار گیلان. فرزند علی بیگلر بیگی از کارکنان بلندپایه دستگاه کامران میرزا نایب‌السلطنه (1272 ق-1307 خ) بود. سال 1296 از سوی کامران میرزا به استانداری گیلان گمارده شد. در 1298 به خواست همو، از ناصرالدین شاه قاجار نام و نشان والی گرفت. تا 1301 بر گیلان فرمان می‌راند. نشان اعتمادالملك را در 9 130 گرفت و از همین سال وزیر نظام ایران گشت. از بیماری وبا جان داد و کالبدش را در تهران به خاک سپردند.

علی اصغر عطار (ز 1339) فرزند موسی رشتی، از نخستین گروه بابی و بهائی رشت. روز چهارم ج 1300/1 وی را با برادران و چند هم‌اندیش دیگر به زندان رشت کشاندند. با پرداخت صد تومان آزادی خود را به دست آورد ولی روز دیگر، دستگیر و زندانی شد. چندی بر نیامد که با کمک امام جمعه رشت، حاجی ملامحمد خشکجاری، وی و برادرانش از بند درآمدند. پس از آتش‌سوزی بازار رشت همراه خانواده به عشق‌آباد کوچید و به پیشه



صرافی گذراند. آورده‌اند که پیش از مرگ عبدالبها (27 ربیع 1340/1) درگذشت. فرزندان از خود به جا گذاشت.

علی اکبر شه‌میرزادی، پرآوازه به حاج آخوند ایادی (1258-1328) فرزند عباس حواری بهاء‌الله، ایادی امرالله و راهبر بهائیان ایران. در شه‌میرزادیه دنیا آمد و دانش آموخت. برای به آموزی اسلام و ادب عرب به مشهد رفت. پس از کشته شدن باب (1266) با پیروانش آشنا شد. در آموزشگاه چندان آزرده‌اش کردند که درس را کنار گذاشت و به زاد بومش بازگشت. پس از آن که آشکارا از اسلام گسست و به کیش تازه پیوست، ناچار به تهران کوچید. هم‌آبادی‌های مسلمان کوتاه نیامدند تا وی را به زندان کردند. دیری نپایید که تنی از درباریان برجسته او را رهانید (1268) از این پس تا پایانی زندگی شش بار دیگر دستگیر شد که سه بار، زمان درازی را در بند قزوین و تهران از دست داد. آورده‌اند که در این میانه مکه رفت و دور خانه خدای مسلمانان گشت و نام گرفت. هم‌بهارها به عکا و حیفا رفت. بهاء‌الله و عبدالبها را دید و ستود. از آنان بزرگی و جاه یافت. پیام دین آوران را به همگنان ایران نشین باز آورد و ستوده شد. از گروه رایزنان بهاء‌الله در برنامه‌ریزی پخش آیین، سازش با ستمگران قاجار، پیشبرد نبرد با بازماندگان بابی و پیروان ازل (به ویژه از 1280) بود. همچنین سال‌ها سر بسته‌ای به نام پاره‌های پیکر باب را در ایران نگاهبانی و رازداری کرد. پس از آزادی از بند انبار تهران بی‌درنگ سوی نوآرورو به مرگ شتافت. گواه آخرین روزهای زندگیش شد (2 ذیقعه 1309) پس از خاک‌سپاری بهاء دوستی میانه وی و سرالله فزونی گرفت. از خبرگان شد و در نهمین روز مرگ پیشوا، با چند تن دیگر «کتاب عهدی» را باز خواند و غصن اعظم را دین‌گستر شناساند. به غصن اکبر و دیگر خویشان فرونشاند، اندرز سازگاری داد. چون نپذیرفتند از آنان دست کشید و سخن به ناسزا سر داد. عبدالبها به پاس همداستانی، علی‌اکبر را در جایگاه فرماندهان سامان ده، پایه‌گذار پایگاه‌های دینی در ایران نشانند و راهی این کشور کرد. در تهران، رشت و جای‌های دیگر جابه‌جا شد. سالی دیگر رهبری گروه چهار نفره ایادی امرالله، بخش ایران، را به دست گرفت و تا گاه مرگ همین بزرگی داشت. علی‌اکبر در کنار دین‌گستری، در پخش تبار نیز کوشید. پسری و دو دختر چون

خویش پرورد و به سران همسر داد. سال 1314 در رشت میزیست. پس از برپایی نخستین محفل روحانی همین شهر (1315) به فرمان عبدالبها گردن نهاد و دختر خویش منیره را زن زندگی محمدتقی ابهری (ابن ابهر) کرد و داماد را هم پایه خود ساخت. درنگی دیگر پسر ابهری، خواهر کهتر منیره را به همسری درآورد. در تهران زندگی و کار را دنبال می‌کرد تا این که بامداد آدینه‌ای در راه گرمابه به خانه، بدرود زندگی گفت. پیکرش را در امامزاده معصوم همین شهر به خاک سپردند. با این که علی‌اکبر شه میرزادی از سرشناسان جهان بهائی است و پیش از مردن، بارها نگاره‌اش را چاپ و پخش کردند ولی آگاهی درستی از میلاد، خانواده و روز مرگش به دست ندادند. «تاریخ سمندر و ملحقات» جایی نامش را علی‌اکبر سمناهی آورد (ص 201) و در برگه دیگر درگذشتش را 1330 دانست. از زمان نگارش پیام همدردی عبدالبها به بازماندگانش در 7 ربیع‌الثانی 1328، در می‌یابیم که علی‌اکبر شه میرزادی پیش از این جان داده بود.

علی‌اکبر یزدی، پرآوازه به استاد، بنا و شهید یزدی (؟ - 29 ربیع‌الاول 1321) معمار، تاریخ نگار و سراینده بهائی. از کوشندگان بابی و بهائی یزد بود. پیشوایان مسلمان سه بار فتوای نابودی وی دادند و دو بار از زادگاه بیرونش کردند. سال 1301 با یکی از برادرانش از یزد رو سوی ترکستان نهاد. در عشق‌آباد مسکن گزید و به پیشه ساختمان‌سازی روزگار می‌گذراند. در 1304 زمینی برای ساخت نیایشگاه بهائیان خرید. سال 1311 نزد عبدالبها رفت. در همین سفر مشرق‌الاذکار را بر کاغذ کشید و راهبران کیش را خشنود نمود. آنگاه عبدالبها پایه‌ریزی ساختمان را به وی سپرد. بنای یزدی در دین‌گستری چندان کوشید که هموندان ترکستان‌نشین وی را گرامی داشتند و به عضویت نخستین محفل روحانی بهائیان جهان برگزیدند (عشق‌آباد 1313) در میانه ساخت نیایشگاه بهائی، پیشنهاد نگارش [تاریخ بهائیان عشق‌آباد] را پذیرفت و در 1319 جلد نخست را به پایان رساند. در ششمین ماه ساخت مجموعه مشرق‌الاذکار و نگارش جلد دوم کتاب، برای سازماندهی و برانگیختن همکیشان به زاد بوم بازگشت. سالی بیش نگذشت که تاریخ را به آخر رساند (1321) چندان نپایید که چالش میان بهائیان و مسلمانان یزد بالا گرفت و به رویارویی خونین کشید. در این هنگامه به خانه برادرش، استاد کاظم، یورش بردند. بر

علی اکبر دست یافتند و به زخم بسیار کشتند. پس از آن که چند روز کالبدش را در شهر بر زمین کشیدند، به آتش سوزاندند و تن پاره‌های سوخته‌اش را در چاهی ریختند. فرزندانش، عبدالوهاب و فضل‌الله، نیز از بهائیان برجسته ترکستان بودند. پس از مرگش، بازماندگان نام شهیدی بر خود نهادند. کتاب دیگر او «مغناطیس در استدلال امر ابهی» است. برخی از نوشته دو جلدی او به «تاریخ عشق آباد» و یا «آثاری در شرح احوال خود و دیگر مهاجرین ساکنین عشق آباد» یاد کرده‌اند. از او سروده‌هایی نیز به جای ماند که تاکنون به چاپ نرسیدند.

علی رشتی، پرنام به مشهدی علی (شاید 1269- صفر 1334) فرزند موسی رشتی. سوداگر و از نخستین بهائیان رشت. وی و برادرانش از جمله بایی و بهائیان بودند که در چهارم ج 1300/1 گرفتار زندان شدند. هر سه برادر با کمک امام جمعه رشت رهایی یافتند. پس از 1309 به عکا رفت و با عبدالبهاء دیدار و گفتگو داشت. میانه زندگی به مازندران کوچید و چند سال در ساری و بابل گذراند. هنگامی که خود راورشکسته دید ناچار به بندر گز رخت بر بست و به خرده‌فروشی روزگار سپری کرد. آورده اند که 65 سال زیست. جز این که همسر و فرزندان داشت، آگاهی بیشتری از آنان به دست نیامد.

علی قزوینی (1264 ق - 1309 خ) فرزند محمد نصیر قزوینی. بازرگان و سخنگوی بهائی. در قزوین به دنیا آمد. در همین شهر بالید، ازدواج کرد و با داد و ستد روزگار می‌گذراند. سال 1289 که خانواده پدری به رشت کوچیدند، وی نیز پس از درنگی کوتاه به آنان پیوست. در خرید و فروش کالا، فراخوانی مردم به آیین بهائی با پدرش همکاری داشت. علی از نخستین بهائیان گیلان بود که به فرمان شاه و دولت قاجار روز چهارشنبه 4 ج 1300/1 به بند کشیده شد. چندی از مرگ پدرش در زندان نگذشته بود که با دادن پول، رهایی خود را به دست آورد. پس از آزادی، با همدستی برادر و یاری همیاران رشت و قزوین، مغازه پدر را می‌گرداند. به کوشش او و شماری دیگر نخستین محفل روحانی رشت در 1315 آغاز به کار کرد. سال 1316 همسر تنی از بهائیان در رشت جان سپرد. همکیشان بر آن شدند که کالبد زن مسلمان را پنهانی به قزوین برند. اشتباه علی در شیوه

جابجایی، آشوبی در گیلان پدید آورد که قزوین را هم در بر گرفت. در 1318 با دو تن از دوستان دین و کار به عکا رفت و عبدالبهاء و ی را گرامی شمرد. به پیشنهاد و کمک پیشوا در بازگشت به رشت، برای پیشبرد بازرگانی خود، جایگاه جداگانه‌ای گشود و خانه‌اش را مهمانسرای همگنان ساخت. سالی بیش نگذشت که با همکاری همدینان، به ویژه حاج میرزا محمد ارباب از بهائیان پنهان باور قزوین، زمینی را که تن بی‌جان نصیر را در چاه آن انداخته بودند، خرید و آرامگاه در خوری به نام «سراج‌الشهدا» بنیاد نهاد. در ستیزه‌جویی توانمندان مسلمان رشت و نابسامانی‌های 1320، به دشواری توانست خود را از فرمان ولایتدار گیلان برای تبعید گروهی از بهائیان برهاند. پس از آن همچنان در رشت ماند تا جان داد. علی قزوینی دو دختر داشت که هر دو با بهائیان سرشناس ازدواج کردند. علی گزارشی از آغاز تا پایان رویداد 1300 گیلان و قزوین نوشته بود که پیش از 1332 از میان رفت و دیگر بار نوشته نشد اما ملک خسروی نوشت که این تاریخچه به نام‌های «تاریخ مختصر نصیر اف»، «دفتر خاطرات»، و یا «کتاب خاطرات» او همراه نوشته محمد نصیر قزوینی در «ضبط الجنه محفظه آثار امری» است (تاریخ شهدای امر، 316/2) برخی نام او را آعلی ارباب، آقا علی ارباب قزوینی و علی قزوینی آورده‌اند. چند نامه عبدالبهاء را که برای وی نوشته بود، شناساندند.

علی‌کاظم اف، به کاظم‌زاده اصفهانی (؟ - 1928 م) نیز یاد شده است. بازرگان بهائی، در اصفهان بالید. پیش از گزینش بهائی‌گری حاجی شده بود. برای پخش دین و پیشرفت دارایی به ترکستان کوچید. سال 1312 در سمرقند زندگی می‌کرد. رهبر بهائیان در نامه‌ای که برای پیروان ترکستان نوشت. از کاظم‌زاده، که این زمان در عشق‌آباد نشیمن داشت، یاد کرد (1928م) گویا هم چنان در همین شهر ماند و جایگاه برجسته‌ای در میان همگنان داشت. وی یکی از بهائیان سازمان ده عشق‌آباد بود که در 5 فوریه 1928 به دست پلیس دستگیر شد و در پی شکنجه از پای درآمد. پیشوای بهائیان، برای بزرگداشت جانباختگان و همدردی با آسیب‌دیدگان این سرکوب، در 25 ژوئن 1929/2 شهر الرحمة 96 یادداشتی به تهران روانه کرد. در این نامه به یکی از بازماندگانش اشاره شد. شاید

بهیه، نام همسر علی باشد که به تهران کوچیده بود. همچنین گمان می‌رود وی از خویشان حاجی محمدکاظم اصفهانی، از بهائیان اصفهان است.

عندلیب، نام ادبی علی اشرف لاهیجانی/ لاهیجی (1270-1335) سراینده، خوشنویس و سخنگوی بهائی. در لاهیجان به دنیا آمد و در همین شهر بالید. در نوجوانی بابی شد و سپس بهائیت را برگزید. با پیدایی درگیری مسلمانان لاهیجان با او به خواست همکیشان قزوین، ناچار به آن سامان و تهران رفت و زمان کوتاهی به ازیان گروید اما به تندی از آنان روی گردانید. سالی نگذشت که به لاهیجان بازگشت. با آغاز فعالیت آشکار بهائیان رشت به خواست همگنان به رشت کوچید (حدود 1285) هنگامی که برای دید و بازدید نوروزی به لاهیجان رفته بود، دستگیرش کردند و به زندان رشت کنار بهائیان دریند، نشاندهند (8 ج 1 / 1300) برای جلوگیری از شکنجه و آسیب، پس از رایزنی با دوستان زندان، به فرمان عبدالله خان والی گردن نهاد و نام و نشان بهائیان را فاش ساخت. در پی آن شماری بازداشت و یا بازجویی شدند. بیست و یک ماه در زندان ماند. پس از آزادی آشفته و هراسان به لاهیجان رفت. دیری نگذشت که از آزار و روزافزون به قزوین رخت بر کشید و یک سال در آنجا گذراند. آنگاه به شیراز رخت بر بست. همسری به نام نورا، برگزید و همچنان پیگیر آرمان‌ها، ادب و هنر شد. پیش از آن که بهاءالله (2 ذیقعه 1309) جان دهد به عکا رسید و با وی دیدار کرد. پس از چند روز سوگ نشینی به شیراز بازگشت. سال 1332 از راه دریایی بوشهر به حیفا رفت. دیری نپایید که به خواست عبدالبها، برای گسترش آیین، از راه استانبول به زادگاه خویش بازگشت. پایانی زندگانی را در شیراز سپری کرد و در همین شهر درگذشت. از او خاندان عندلیبی به جای ماند. از رهبران بهائی به نام عندلیب نامه‌هایی به دست است. یادمان‌های برجسته هنری او در خوشنویسی، به شیوه نستعلیق و نسخ برجا است. در تذهیب و مرقع‌کاری دستی چیره داشت. سروده‌هایش با نام «دیوان عندلیب» چاپ شده است. نویسنده «نام‌ها و نامدارهای گیلان» باور نکرد که عندلیب بابی و بهائی بود. همچنین زایچه اش را 1249 پنداشت.

غلام‌علی کاشانی / کاشی (شاید 1255 ق - 1315 خ) فرزند زین‌العابدین کاشی، سخنگوی بهانی. از مردم کاشان بود. پیش از آن که به بهائیان بپیوندند، حج گزارده بود. در 1302 از راه انزلی به عکارت و بهاء‌الله را دید. چند سال دیگر به حیف‌کوچید و همنشین عبدالبها گشت. پسرش مهدی، باغبانی کاخ عبدالبها را به دست داشت. غلام‌علی نزدیک صد سال زیست. پایانی زندگی را در تهران گذراند و در همین شهر به خاک سپرده شد.

فاضل قاننی، محمد نام یافته به فاضل، نبیل اکبر و نبیل قاننی (?-1309) سخنگوی برجسته بهانی و از ایادی امرالله. در قانن به دنیا آمد. برای پیگیری دانش دینی و ادب عربی به کربلا و نجف رفت. سال‌ها شاگردی شیخ مرتضی انصاری کرد و از او و شش روحانی بزرگ گواهی اجتهاد گرفت. بزودی به بغداد رفت و به دستگاه بهاء‌الله پیوست سپس به زادگاهش بازگشت و امیرقانن او را ارج نهاد. چندی پنهانی پیام بهائیان پراکند. زمانی که ناصرالدین‌شاه بر این گروه سخت گرفت. ناچار به تهران رخت بر بست. دیری نپایید که ناگزیر جامه دینی از تن بر کند و چون دیگر مردم پوشید. از 1299 به قزوین کوچید. نخستین بار در همین سامان همسر برگزید. چند سالی در این سامان سر کرد و در پی آن به تهران باز رفت. یک چند برای پراکنش آیین به جای‌هایی سفر کرد. سال 1309 با خانواده به عشق‌آباد کوچید. با چند هموند دیگر محفل روحانی ترکستان را بنیاد نهادند. از آنجا به بخارا رفت. در همین شهر دارایی اش را از دست داد و به ناتوانی جان سپرد. به فرمان عبدالبهاء کالبدش را پس از سال‌ها به عشق‌آباد بردند و در گورستان بهائیان این شهر، دیگر بار به خاک سپردند. کتابی در آیین باب و بهاء نوشته بود که تاکنون به دست نیامد. او دوبار ازدواج کرد. از همسر نخستش، رقیه، فرزند نداشت. از همسر دوم، تنها از دختری آگاهیم که به همسری پسرعمویش، محمدعلی قاننی در آمد.

فضل‌الله قزوینی، (1279ق-1308 خ) فرزند محمدنصیر قزوینی، بزرگان بهانی. در قزوین به دنیا آمد. ده ساله بود که همراه خانواده به رشت رفت و در همین شهر ماندگار شد. روز 4 ج 1300 / 1 با برادرش علی دستگیر گردید ولی برای کم سالی، پس از

بازجویی آزاد شد. پس از آن که پدرش را نیز به زندان کردند با کمک همکیشان و دادن پول، مغازه پدر راگشود. پس از مرگ پدر و آزادی برادر، باهم کار می‌کردند. از 1318 به تنهایی به داد و ستد روزگار می‌گذارند تا در گذشت و در رشت به خاک سپرده شد. فضل الله در آیین و پیشه خوشنام بود.

قاسم زرگر، (1303) فرزند رفیع زرگر، بازرگان بابی و بهانی گیلان. پیش از آنکه از اسلام روی بگرداند به کربلا سفر کرده بود. روز پنجم ج 1/ 1300 در رشت دستگیر شد ولی پس از بازجویی و دورخوانی خویش از بابی و بهانی، آزاد شد. در آتش سوزی بازار رشت زیان بسیار دید (1302) تا آنجا که می‌دانیم از بهانیان ناآشکار گیلان بود. سال 1302 چندی در بادکوبه سرکرد. همچنین سال 1303 به عکا رفت و بهاءالله را دید.

کشتار سه ازلی، دولت عثمانی هنگام کوچاندن حسین علی نوری و یحیی صبح ازل به عکا و قبرس، آگاهانه از هر دو گروه چند تن را برگزید و در دسته دیگر گنجانید. هر دو رهبر را واداشت که مخالفین را تاب آورند تا آنان نیز به کار خویش- خبر پراکنی و آگاهی رسانی- بپردازند. بهاءالله برای سر به نیست کردن سه ازلی عکانشین و همگنانشان راهی جز ترور ندید. پس بانگارش «لوح قهریه» پرونده دیگری در کشتار دینی گشود و پیروان خود را به کشتن آنها برانگیخت. چندی برنیامد که هفت تن از بهانیان (احمد و خواهرزاده اش حسین نجار کاشانی، جعفر یزدی، حسین کاشانی طباطبائی، عبدالکریم خراط، محمد ابراهیم کاشانی و محمد علی سلمانی اصفهانی) با همداستانی عبدالبها عباس، عصر 12 ذی قعدة 1288، به سرای بابی- ازلی یورش بردند و سه تن از پیروان ازل (آقاجان بیگ، رضاقلی تفرشی و سید محمد اصفهانی) را به زخم بسیار کشتند. به فرمان حکومت عکا، بی‌درنگ تروریست‌ها و دیگر بهانیان شهر بازداشت شدند. بهاءالله دستکم سه شبانه روز را دربند گذرانید و پس از بازجویی رها شد (شماری زمان گرفتاری پیشوا را کمتر از روزی نوشتند و برخی نیز 4 تا 6 ماه آوردند) در هفتمین روز کشتار، دادگاه عکا کنش زشت بهانیان را نکوهید. تیم هفت نفره ترور به 7 و 15 سال زندانی کیفر یافتند. جز این 26 بهانی دیگر نیز به 6 ماه حبس گرفتار آمدند. در این میانه بر عباس افندی، که به گمانی سید محمد را به دست خود

کشته بود، آسیبی نرسید. ناگفته نماند دیری نگذشت که ماموران بلند پایه عکا جابجا شدند و بهانیان به ترفند زربخشی و کمک دولت‌ها، از بند رها گشتند. رویکردها با دیدگاه‌های چنگونه، از این کشتار یاد کرده‌اند.

**لیلی بهشتی (رشت ؟ - 1330)** فرزندموسی رشتی، سراینده بهانی. لیلی و برادرانش از نخستین بهانیان رشت بودند. در سرکوب بهانیان در 1300، روز هشتم جمادی الاول همراه مادرش به بازجویی فراخوانده شد اما برای زندانی بودن برادران و نیز پرهیز از بازداشت زنان، رها شدند. دستکم تا 1302 در رشت می‌زیست و سپس همراه خانواده به عشق‌آباد کوچید. بایوسف علی، از بهانیان سرشناس رشت (مرگ شاید 1324) ازدواج کرد. به سبب نازیبی شویش از او جدا شد. از نام «بهشتی» چنین برمی‌آید که برای دومین بار ازدواج کرده بود. پایانی زندگی همراه برادرانش به ایران بازگشت. به بابل کوچید و در همین شهر درگذشت. دفتر سروده‌هایش تاکنون چاپ نشده است. رویکردی نامش را لیلی دانست و مرگش را 1309 نوشت (نام‌ها و نامدارهای گیلان، 478)

**محمد اصفهانی** شناسانده شده به میرزا محمد خادم (؟-1311) از او همین اندازه می‌دانیم که در خانواده‌ای گران مایه اصفهانی به دنیا آمد. دین و ادب عرب را در زادگاهش آموخت. پس از آن که به بهانیان گروید، از اصفهان روی گردانید و به عکا کوچید. چندی نگذشت که بهاء‌الله سرپرستی مهماتسرای بهانیان را به وی سپرد. آورده اند که از مرگ پیشوا چندان گریست که يك چشمش نابینا گشت (1310) سال دیگر جان سپرد. کالبدش را در گورستان بهانی عکا، جای دادند.

**محمد جواد قزوینی (؟- شاید 1336)** فرزند کهتر محمد بزاز قزوینی، از بزرگان بهانی. از خاندانی بابی و بهانی برخاست. پدرش از پیشه‌وران خوش نام قزوین بود. محمد جواد همراه دانش‌آموزی، پیشه داد و ستد آموخت در جوانی به بغداد رفت و به بهاء‌الله پیوست. چند سالی در قزوین، تهران و آذربایجان سوداگری نمود و دین پراکند. در تبریز زندانی و شکنجه شد. با دادن پول کزافی خود را به دست آورد. به زادگاه بازگشت و دیری نگذشت



که از بوم برکند و به عکا کوچید با دختر علی عسکر تبریزی ازدواج کرد و با جناب محمد علی نوری گشت. یکی از 9 همنشین بهاء الله پیشوا بود که برای خواندن پیمان نامه جانشینی وی گزیده شدند. از همین زمان محمد جواد، همسرش و خویشان قزوین نشین، به پشتیبانی از غصن اکبر برخاستند. جواد برتری دیدگاه خود را نوشت که همان زمان، همگانش آن را به انگلیسی برگردانیدند و پخش کردند. درنگی دیگر برای پیشبرد آیین، خود را پیشیمان نمایاندو عبدالبها را فریفت ولی درونش به زودی آشکارگشت. از آن پس میانه وی و ثابتین دشمنی به جا ماند. در عکاماند و از فرماندهان ناقضین بود. سه پسرش، غلام الله، جمال و ضیاء، دوتن نخست به آمریکا کوچیدند و آن دیگری در عکابه جای ماند. نویسنده «ظهور الحق» (8-2/ 622-623) سرگذشت محمد جواد قزوینی و تن دیگری را درهم آمیخت.

محمد جواد قزوینی پرنام به عموجان (شاید 1234-1329) فرزند مهتر الله وردی / ویردی، سخنگوی بابی و بهائی. گرجی تبار بود. خاندانش از پرهیزگاران و دین دارانی بودند که به بابیه گرویدند و در قزوین می زیستند. گویا محمد جواد دیگر برادران و خواهرانش، پدرشان را از دست داده بودند و به پشتوانه عمشان، اسدالله، بزرگ شدند. اسدالله که خود از بابی های کوشا بود، آنان را به گونه ای پرورد که همه برادرزاده هایش به بابیه پیوستند. برادران قزوینی با دختر عموهای خویش ازدواج کردند و پس از مرگ عم (زندان تهران 1268) و پیدایی بهانیت، محمد جواد و دیگر کسانی که به این کیش پیوستند و آوازه دیگر یافتند. زمانی که بهاء الله در بغداد روزگاری گذراند به دیدارش شتافت. از آن پس تا جان سپاری، بارها به آستان پدر نوآور و پسر دین گستر، بار یافت. بامرگ بهاء الله و درگیری میان جانشینانش، محمد جواد به عبدالبهاء پیوست و برای پیشبرد خواسته های رهبر بسیار کوشید. آورده اند که در 85 سالگی جان سپرد. بازماندگانش «فرهادی» نام گرفتند و خویشاوند خاندان سمندر گشتند.

محمد حسین کاشانی روضه خوان (ز 1315) از وی آگاهی چندانی نداریم. شاید روحانی بود. حج گزارده بود. نمی دانیم از چه زمانی به بهانیان پیوست. سال 1302 راهی

عکا شد. نویسنده ظهورالحق، محمدحسین کاشی را از سرکردگان نقص در گیلان شناساند که میانه سال‌های 1310-1315 درر شت و بادکوبه می‌زیست. مهدی جعفر اف، از محمدحسین به «دامادعلیا مخدره» والده دارالحرم جمال قدم یاد کرد.

محمدحسین تبریزی، پرنام به شبستری (ز 1314) پیش از آن که به آیین بهانی درآید حج گزارده بود. برای پنهان کاری، مسلمانان از کیش وی آگاهی نداشتند. پیشه بازرگانی داشت و دستکم سال‌های 1300-1301 در تهران می‌زیست. یک چند به خواست عبدالبها در استانبول داد و ستد نمود و همزمان میزبان و راهنمای رهروان آستان پیشوا بود (1313) هنگامی که ناصرالدین‌شاه قاجار کشته شد، به بهانه آشنایی بامیرزا رضا کرمانی شاه‌کش، گروهی از ایرانیان شاه پرست این شهر به آزارش برخاستند. با دستگیری سپاهیان عثمانی وی را به سفارت ایران کشانیدند و بازجویی کردند. پس از این که دریافتند بهانی است، سفیر به وی و چند هموند دیگرش کمک کرد و آنها را به مصر فرستاد. محمد حسین در همین سامان ماند تا درگذشت. از او خاندانی برجاست.

محمدرضا شیرازی، (؟) میان همگان به رضا قناد آوازه داشت. از او همین اندازه می‌دانیم که پیش از 1284 بابی بود. به آیین بها گروید. به ترکیه رفت و با پیشوا به عکا کوچید. در همین شهر روزگار گذراند و جان سپرد. دوپسرش حبیب الله عین الملک (هویدا) و جلیل خیاط را شناساندند. امیر عباس هویدا (نخست وزیر م.ر. پهلوی) فرزند حبیب الله است.

محمدرضا کاظم اف، شناسانده به محمدرضا ارباب (ز 1322) فرزند محمدکاظم اصفهانی، سوداگر و سخنگوی بهانی. پدرش از بازرگانان گرانمایه اصفهان بود و محمدرضا نیز پیشه و اندیشه پدر را دنبال کرد. دیری نگذشت که از گزند مسلمانان تندر و به سبزوار رخت بر بست (1924م) از نخستین بهانیانی بود که برای افزون خواهی به

عشق آباد رخت برکشید (نزدیک 1300) پس از مرگ بهاءالله سر به فرمان عبدالبها نهاد و برای گسترش آرمان بسیار کوشید. در گزینش گردانندگان نخستین محفل روحانی بهائیان جهان، که سال 1313 در عشق آباد برگزار شد، وی نیز گزیده شد و دستکم تا 1321 بر همین سمت بود. جز این که در همان سامان میزیست، بازرگانی چای داشت و تا 1332 از بنیانگزاران و سازندگان مشرق الاذکار عشق آباد بود، آگاهی دیگری به دست نیست. وی با دیگر کاظم افهای ترکستان نشین خویشاوندی داشت. یکی از رویکردها آورده است که «حاجی محمد کاظم تاجر اصفهانی» نیز از بهائیان پرآوازه عشق آباد بود و در 1311 در زمین مشرق الاذکار چند خانه و مغازه ساخت.

محمدرضا یزدی (شاید 1233-1313) سخنگوی بهائی. از مردم محمدآباد یزد بود، از اینرو وی را محمد آبادی نیز نامیده‌اند. چند سال اسلام و ادب عرب می‌آموخت. از بابیانی بود که کیش بهاءالله پذیرفت. چندان برنیامد که از برجستگان این آیین شد و در تهران نشیمن گزید. پیرانه سر از دستگیرشدگان بابی و بهائی در سرکوب سراسری 1300 بود که گرفتار زندان گشت. پایداری اش در بهائیت، نرمش آیینی در ستیز با بابی و ازلی، به ویژه برکنار خوانی بهائیان از رودروی با حکومتگران قاجار و گواهی دیگر برجستگان بازداشتی بر سخنان محمدرضا، فرمودی شد که بر آنان سخت نگیرند و پس از چندی آزاد شدند. وی از آخرین کسانی بود که از زندان رهایی یافت. بزودی به عکا رفت و از راه قزوین به تهران باز آمد. پایانی زندگی در قم به سر می‌برد. هنگامه کشته‌شدن ناصرالدین شاه و زبازد همدستی بابیه در این ترور، گرفتار خون‌خواهان قاجار شد. در تهران زندانی گشت و در بندجان باخت. گویند بیش از 80 سال زیست. برخی آورده‌اند که پس از سه سال زندگی پنهانی در تهران، چون از خانه بیرون آمد، وی را شناختند و به زندان کردند.

محمدصادق کلاهدوز (؟ - 1302) فرزند مجید قزوینی. از بابیان قزوین بود که به آیین بها گروید. در قیصریه قزوین کارگاه کلاهدوزی داشت. از آزار مسلمانان به لاهیجان کوچید و به خرید و فروش کالا و نیز گسترش کیش پرداخت. در همین سامان ازدواج کرد.

از نخستین پیام‌آوران بهائی لاهیجان و رشت بود. روز هشتم ج 1/ 1300، در هنگامه پیری، ورشکستگی و بیماری، بازداشت شد و زنجیر بسته به زندان رشت بردند. در چهاردهمین ماه گرفتاری، از شدت بیماری و آسیب جایی، جان سپرد. پسرش، کالبد او را در گورستان محله بچارکن (استاد سراگذر) رشت به خاک سپرد. بهاءالله در نامه‌ای کوشش‌هایش را ستود. از فرزندانش، پسر مهترش اسدالله را می‌شناسیم. بستگانش نیز بهائی بودند و خواهرزاده‌اش سمندر، از سرشناسان این آیین در ایران بود. فاضل مازندرانی به نادرست، مرگ محمدصادق را سه ماه پس از دستگیری نوشت.

**محمد علی دهجی (- شاید 1332)** پیام‌رسان بهائی. از زندگی اش آگاهی درستی به دست نیست. از مردم دهج یزد بود. چند سالی دانش دینی آموخت. حج گزارده و بهائی شد. برای چالاکي و رازداری از همان آغاز یکی از چند پیک ویژه پیشوا به این سوی و آن سوی ایران بود. دستکم از 1287 تا 1309 یازده بار پیاده از عکا به ایران آمد و بازگشت. پس از روی کار آمدن عبدالبهاء همچنان بر این کار بود و روزهای آسودگی را کاخ رهبری می‌گذراند. آورده‌اند در سفری ناپدید شد و تاکنون نشانه ای از آرامگاهش به دست نیامد.

**محمد علی قزوینی**، سرشناس به شیخ محمد نبیل، نبیل بن نبیل و نبیل قزوینی (2 شوال 1266 - 9 رجب 1307) فرزند محمد نبیل اکبر قزوینی، بازرگان و سخنگوی بهائی. در خانواده‌ای بابی به دنیا آمد و چون بستگان کیش بهائی پذیرفت. در قزوین و لاهیجان فارسی و عربی آموخت، سپس داد و ستد پیشه کرد. سال 1280 با پدرش راهی ترکیه شدند ولی در لاهیجان از سفر بازماندند. از آن پس در تهران، قزوین و گیلان روزگار گذراند. در 1287 راهی عکا، اسکندریه و مصر شد. پس از دو سال و اندکی حاجی بهاءالله دیده، به قزوین بازگشت (1290) زمانی دیگر بازداشت شد و به دشواری از زندان بدر آمد (1293) آنگاه به رشت کوچید و چندی همکار بازرگانی و همپای دین پراکنی برادرش، سمندر، گشت. به خواست بهاءالله به استانبول رخت برکشید و همراه خاندان افغان، جایگاهی برای پخش آیین و گردش سرمایه جایگاهی بنیاد نهاد (از 1299) در کارزار زندگی، درگیر مالی و رودرویی با ازلی‌ها، شبی به ناتوانی خود را به دریا انداخت

اما نجاتش دادند (1306) در پی آن پیشوا، وی را به آستان خویش خواند. در 12 رجب همین سال به راه افتاد، چندی در عکا گذراند و در 20 محرم 1307 به استانبول بازگشت. گویا این دیدار نیز اندوه را از میان نبرد. در بامداد آخرین روز زندگی، وصیتنامه تازه ای نوشت. زودتر از همیشه دفتر بازرگانی را بست و راه به اسکودار سپرد. به گورستان ایرانیان رفت. با چند مسلمان گفتگو کرد. شب را کنار گورها و نمازخانه گذراند. یادداشت دیگری نوشت و سپیده دم با سم استرکنین خود را کشت. پیکرش را همین جا به خاک سپردند. تنها نوشته‌اش، سفرنامه استانبول به عکا است که در «تاریخ سمندر» چاپ شد. برادرزاده‌اش عبدالحسین سمندری، زندگی نامه اش را نوشت. از محمدعلی چهار فرزند به جای ماند. آنان نیز به دین پدر بودند و بر خود نبیلی نام نهادند.

محمد علی نوری (1270 ق - 1931 م) فرزند بهاءالله و دومین جانشین وی در بغداد زاده شد و در عکا مرد. پدرش او را غصن اکبر خواند. عبدالبها و پیروانش از او به ناقض اکبر و سرکرده ناقضین یاد کرده‌اند. وی نیز پایانی کار با عبدالبها از در آشتی درآمد.

محمد مصطفی نراقی (ز 1311) فرزند مصطفی نراقی، بهانی. از بزرگ زادگان نراق بود. پدرش از بابی‌های پیوسته به بهاءالله بود که در تبریز کشته شد. پیشوا به پاس شهید نراقی، محمد را به عکا برد و از پیشکاران خویش گردانید (پیش از 1302) زمانی را در بیروت و چند جای دیگر گذراند. در آغاز درگیری جانشینان حسین علی نوری، به ناقضین پیوست و چندان آنان را نیک شمرد که ثابتین وی را «ابوهریره» خواندند. سالی برنیامد که میانه روی پیش گرفت و با هر دو گروه همراهی نمود. پایانی زندگی را در طبریه گذراند. روزی به سختی بر زمین افتاده و استخوان پایش شکست. از همین زخم در بیمارستان حيفا در گذشت و کالبدش را در ابوعتبه به خاک سپردند. شماری او را «تبریزی» و «مصطفی» نوشته‌اند.

مشکین قلم، نام هنری حسین (؟-1327 ق/ 1912 م) خوش‌نویس، سخن‌سرا، نگارگر و یکی از 19 حواری بهاء‌الله. در اصفهان می‌زیست و در همین شهر ازدواج کرد. نخست روش صوفیان نعمت‌اللهی داشت. به دربار ناصرالدین شاه قاجار راه یافت و از همو نام گرفت. هنگامی که برای دیدار خویشان‌ش به اصفهان رفته بود به کیش بها درآمد. از آنجا به بغداد شتافت و به دستگاه حسین علی‌نوری پیوست. به فرمان رهبر برای پیشبرد مبارزه با ازلی‌ها به استانبول رفت. با بالا گرفتن جنجال، زندانی شد. از آن جا با آخرین دسته ازلی به قبرس کوچانده شد. 9 سال در این جزیره ماند. پس از مرگ هم‌اندیشی-علی‌سیاح (آدی‌گوزل)- با همسر و فرزندش زندگی تازه‌ای آغازید. همواره رودرروی باور ازل و پیروانش بود تا این که قبرس را از عثمانی گرفتند. در این هنگام، در مصر، سوریه و هند گذراند. به اندازه توان دین گسترده و چند کتاب به چاپ رساند، آنگاه پیش عبدالبها بازگشت (1905/1321) از این پس از بزرگان حیفان‌شین بود تا درگذشت و در همین سامان به خاک سپرده شد. آورده‌اند که نزدیک صد سال زیست. رویکردی زایچه‌اش را 1812 نگاشت. مرگش را در 90 سالگی هم نوشته‌اند. میان همگان به خوش‌باشی آوازه داشت. از مشکین قلم، یادمان‌های برجسته‌ای از خوش‌نویسی به ویژه شکسته، تذهیب و چند سوره به جای ماند. وی دو فرزند، علی‌اکبر و شاه‌بگم/ بیگم داشت. خانواده‌های اردکانی، رحمانی، طحان، محبوبی و مشکین بازماندگان او هستند. همسرش، آغابیگم، که درزی ویژه بهاء‌الله بود، نیز دستی در ادب داشت و چند شعر به یادگار نهاد. زادگاه، خویشاوندان و زایچه مشکین قلم را چند گونه نوشتند. شماری او را اصفهانی، برخی شیرازی و اندکی نیز خراسانی دانستند. گروهی زندگی‌اش را صد و شماری نیز 90 سال شمردند. از بستگانش همین اندازه می‌دانیم که برادرش، محمد مهدی/ مهدی، نیز از بهانیان اصفهان نشین بود.

موسی نوری (؟) فرزند عباس نوری، برادر کهنر بهاء‌الله و یکی از نوزده حواری وی. بهانیان موسی را برای همانندی‌نامش با دین‌آور یهودیان، کلیم نامیدند.

نبیل زرندي، نام ادبي يار محمد زرندي و ديگر نام‌هاي محمد و نبيل اعظم (18 صفر 1247- عكا 1310 ق) دومين فرزند غلام علي، سخنگو، سراینده و تاریخنگار بهایی. از ایل کوچنده طاهري خراسان در زرنند به دنیا آمد. پس از آن که اندکی دانش آموخت، چوپانی کرد. در سفرهاي پدر به قم با او بود و بیشتر یاد می‌گرفت. از 12 نوروز 1263 با جنبش باب آشنا شد. در اوایل 1265 به بهانه آموزش ادب عرب به قم رفت و در این شهر با کمک سيد اسماعيل زواره‌اي (ذبیح) به بابیان پیوست. به فرمان باب برای پیوستن به دژنشینان مازندران گردن نهاد و روبه آن سامان نهاد. در تهران از شکست سنگین هموندان آگاه شد. ناچار چندی را در زادبومش گذراند. و به زودی به تهران رخت کشید. پس از گفت و شنود با بهاءالله به روش وي گروید، در سرای وي ماند و از همین زمان تا پایانی زندگی وفادارانه برای پیشبرد آرمانش کوشید. در هنگامه دستگیری بهانیان به زادگاهش گریخت و نوروز/ 5 ج 1/ 1266 را در همین جا گذراند. پس از فرونشستن آشوب نزد بهاءالله شتافت. از آن پس در دستگاه او ماند. بیشتر روزگار را با او گذراند و با برای گسترش آیین و پیام‌رسانی به جاي‌هاي زيادي سفر کرد. يك چند در زندان خدیو مصر سرکرد. پایانی زندگی را در عكا گذراند. آورده‌اند که روزگار کوتاهی پس از مرگ بهاءالله، تاب زندگی از دست داد. خود را به دریا فروافکند و جان سپرد. «تاریخ نبیل/مطالع الانوار» او از برجسته‌ترین روکردهای تاریخ بابیه و بهانیت، بشمار می‌آید که رخدادهای 1260 تا 1305 را در بر می‌گیرد. در نگارش آن افزون بر نوشته‌ها و یادمانده‌هاي ديگران، از پیشوا و برادرش موسي بهره بسیار برد. این کتاب را چند بار به زبان‌هاي زنده دنیا چاپ نمودند. به فرمان رهبران بهاني، عبدالحمید اشراق خاوری گزیده ای از آن را به فارسی گردانید. از آغاز پیدایی جنبش باب تا سال 1269 را 26 بخش نمود و با نام «مطالع‌الانوار» تلخیص تاریخ نبیل زرندي به چاپ رساند (چاپ نخست؛ تهران: موسسه ملي مطبوعات امري، 1340 ب/ 1977 م) جز این سروده‌هایی به شیوه غزل، قصیده، مخمس و مسدس از او به جاي ماند. در این میان «مثنوی نبیل زرندي» چاپ شد. به نوشته آیتی، بهانیان وي را به دریا افکندند و کشتند.

نصرالله کاظم اف اربابزاده یا نصرالله کاظمزاده اصفهانی (؟ - 1938 م) بازرگان بهایی. به نوشته مهدی جعفر اف سال 1312ق در سمرقند میزیست و از کوشندگان بهایی آن سامان بود. زمانی دیگر به عشق آباد کوچید. دولت شوروی در 1928 فرمان به سرکوب بهائیان ترکمنستان داد. روز 5 فوریه همین سال برجستگان بهایی عشق آباد به دست پلیس گرفتار شدند. نصرالله نیز مانند خویشاوندان، علی کاظم اف، از زندانیانی بود که با آزار بسیار کشته شد. در یادنامه‌ای که ولی امرالله بهائیان به پیروان تهران نشین خود نوشت، از ربابه نیز یاد کرد. گمان می‌رود او همسر نصرالله است که از آنجا به ایران آمد. به گمان نگارنده نصرالله از خاندان حاجی محمدکاظم اصفهانی است. برادران و بستگان حاجی، از بهائیان اصفهان بودند که برای گسترش و آیین به ترکستان کوچیدند.

نصیر قزوینی، / محمد نصیر قزوینی، پرآوازه به حاج نصیر (؟ - 1300 ق) بازرگان و نویسنده بابی و بهایی. از پیشگامان بابیه قزوین و گیلان بود که پس از فروپاشی این جنبش، به بهائیت روی آورد و جایگاهی بلند یافت. از جوانی در قزوین پیشه بازرگانی داشت. پیش از 1262 حج گزارد. با پیدایی بابیه به این جنبش پیوست. در ستیز میانه مسلمانان و بابی‌های قزوین، پس از چند روز زندگی پنهانی، ناچار به گیلان گریخت و پس از فرونشستن آشوب به سامان خود بازگشت. به فرمان پیشوا، در 1264 از قزوین به خراسان شتافت و از آنجا همراه شمار زیادی از همگان و ستمکشان به مازندران رفت. از آغاز تا پایان کارزار سنگین شورشگران بابی با رژیم قاجار و ارتش دینی مسلمانان تندخو و همبسته با دولت، دست داشت. با شکست دژ نوبنیاد آرامگاه شیخ طبرسی علی‌آباد (اکنون قائمشهر) نصیر نیز از تسلیم‌شدگانی بود که از کشتار جان به در برد و گرفتار باقر قزوینی فراشبازی، از سرکردگان سپاه سرکوبگر شد (17 جمادی الاخر 1265) و با به تهران بردند و با گرفتن خون بهای گزافی رها کردند. به قزوین بازگشت و با همه دشواری و گزند، پیگیری آرمان‌های آیین نو شد. در ذیحجه 1268 به فرمان حاکم قزوین بازداشت شد و با دادن بخش زیادی از دارایی خویش از زندان رهید. پس از چندی هنگامی که برای بازرگانی رهسپار گیلان بود دستگیر شد. بار دیگر او را به تهران



بردند و این بار به بهای ورشکستگی از زندان بیرون شد. به پیشنهاد بهاءالله و کمک چشمگیر محمدکاظم سمندر (1260-1336) برای پخش باور دینی، سامان‌دهی زندگی و بازرگانی، در 1289 با همسر و فرزندانش به رشت کوچید. پایانی سال 1290 به عکا رفت و تا اوایل 1291 نزد پیشوایش گذراند. از بازگشت تا گاه مرگ همچنان در رشت زیست. در هنگامه یورش به بهائیان گیلان برای بیماری اسهال و گریز از بازداشت دور از دسترس حکومت ماند تا اینکه روز 21 یا 22 جمادی‌الاول 1300 وی را از نهران جایش به در آوردند و هم‌بند فرزندش علی و چند همکیش دیگر کردند. گویا در نهمین روز بازداشت از ناتوانی و بیماری جان سپرد. گروهی از مسلمانان خشمگین در آستانه خانه‌اش به کالبدش دست یافتند و وی را تکه‌تکه کردند و سپس پاره‌های بجا مانده را به ولی بزرگوار- در راه رشت به قزوین- برده و در چاه خرابه‌ای انداختند. در 1319 به کوشش فرزند مهترش علی، بهائیان آنجا را خریده و «سراج‌الشهدا» نام نهادند. فرزندانش علی، فضل‌الله و دخترش از بهائیان سرشناس بودند و با نام نصیراف شناسانده شده‌اند. نصیر تاریخی درباره ستیز بابیه در مازندران نوشته بود که جز بخشی از آن به دست نماند. این نوشته که به «تاریخ مختصر حاج نصیر قزوینی» آوازه دارد در صفحه‌های 499-520 «تاریخ سمندر و ملحقات» چاپ شده است. فاضل مازندرانی، نصیر را بازداشت‌شدگان 4 جمادی‌الاول پنداشت (ظهور الحق 8-758/2-759) سمندر و تاریخ‌نگاران پس از او، بازداشت مرگبار او را نزدیک به چهل روز و بیش از آن نوشته‌اند. (تاریخ سمندر و ملحقات، 89؛ تاریخ شهدای امر، 243/2) نصیر بازرگانی درستکار، رزمنده بابی و فداکار بهایی بود از رهبران بابی و بهایی یادداشت‌های بزرگداشتی به نام وی برجا است. آورده‌اند که نصیر دوبار با باب (1235-1266) دیدار داشت. نخست در شیراز و بار دوم سال 1263، هنگامی که باب را به آذربایجان می‌برند.

یحیی صبح ازل. آشناترین نام یحیی نوری (تهران، میانه 1246-1247-فاماگوستا 11 جمادی‌الاول 1330ق / 29 آوریل 1912 م) فرزند عباس نوری. جانشین باب از 1265 و بنیانگزار روش ازلی. از زمان جدایی برادرش بهاءالله در 1280. دیگر نام‌هایی

که باب بر او نهاد: ازل، ثمره، مرآت، نور، وجه، وحید اصغر و وحید ثانی است. يك چند نیز خود را شیخ علي شناساند .

**یحیی صراف** ( قزوین، پیش از 133 ق) فرزند محمد حسن قزوینی پرآوازه به فتنی، سوداگر بابی و بهائی. یحیی چون پدرش بازرگان، پرهیزگار، بابی و هواخواه ازل بود. در جوانی باری به اصفهان رفت و چندی نزد هادی دولت آبادی سرکرد. يك چند با سمندر قزوینی به گفتگو نشست. و از همین زمان تا اندازه‌ای به بابیه بی‌پاور شد. پس از چندی جابجایی کیش، به استانبول رفت. پس از کوتاهی گفتگو با ازلی‌ها و بهائی‌ها روانه قبرس و عکا شد. از نشست و برخاست با یحیی به بهانیت گرداند. در بازگشت به قزوین، پدر او را از خود راند. با اندک سرمایه صراف گشود. دیری نگذشت که به بزرگی رسید و او صراف و کدخدا خواندند. چند یادداشت ازل به یحیی و نیز گفته‌های بهاءالله به خط آقاچان کاشی، یادمان این دیدارها، در دست است. برخی به نادرست، پدرش را فتاح یا فتحی نوشتند.

**یوسف علی** پرآوازه به ملا یوسف علی واعظ رشتی (رشت؟- عشق‌آباد شاید 1324) فرزند مجید واعظ در رشت زاده شد و در عشق‌آباد درگذشت. پدر و پسر هر دو از اندرزگویان و سخنگویان دینی گیلان بودند. یوسف علی در 1294 از اسلام روی گردانید و به بابیه گروید سپس بهائی شد. به نوشته ظهورالحق از نخستین کسانی بود که در چهارم ج 1 / 1300 دستگیر شدند. پس از آن که از زندان بیرون شد برای نابسامانی زندگی و گریز از آزار مسلمانان به عشق‌آباد کوچید. از گردانندگان نخستین محفل روحانی ترکستان بود که سال 1313 در عشق‌آباد پدید آمد. از خانواده‌اش همین اندازه آگاهییم که دو بار ازدواج کرد و خویشاوندانش نیز به دین او بودند. نخست با لیلی (بعدها لیلی بهشتی) دختر موسی رشتی ازدواج کرد. به فرمود نازیبی از او جدا شد و همسر دیگری برگزید. پسرش، جلال، در درگیری‌های سال 1336 خوقند کشته شد. همسر و دخترش در ترکمنستان ماندند. برادرش حسین و خواهرش از بهائیان بودند که زمانی در عشق‌آباد می‌زیستند.

## گزیده کتابنامه

آیتی- عبدالحسین. کشف الحیل. تهران: بی‌نا، بی‌تا، 3 ج [گرد آمده در یک جلد با 3 تاریخ

چاپ]

آیتی- عبدالحسین. الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه. قاهره: بی‌نا، 1923-1924، 2 ج.

اعتضاد السطنه، علی قلی. فتنه باب. توضیحات و... عبدالحسین نوائی. تهران: بابک،

1362 «چاپ 2».

بامداد، مهدی. تاریخ رجال ایران. قرون 12-13-14. تهران: زوار، 1347-1351، 6 ج،

[تام دیگر: شرح حال رجال ایران]

براون، ادوارد گرانویل. انقلاب ایران. ترجمه و حواشی ایران احمد پژوه. تهران: کانون

معرفت [1329]

«[پاسخ به انجمن اسلامی دانشجویان برانشوایگ]» سوسیالیسم، د 2، ش 6 (فروردین

1345 / آوریل 1966) 55-65.

پیام بهائی، ویژه نامه ابوالفضائل.

کتابخانه ملی ترکمنستان. 6.перс-2/265 [تاریخ بابیه] دستنوشته شماره

تبریزی، محمد مهدی (زعیم الدوله). مفتاح باب الإیواب یا تاریخ باب و بهاء. ترجمه و...

حسن فرید گلپایگانی؛ عباس قلی آقا چرندابی تبریزی. تهران: فراهانی، 1346 «چاپ 3»

[با برگ شماری تازه]

تسلیمی، گلوریا (شریفی). «تاریخ امر در قبرس». پیام بهائی، ش 120 (اکتبر 1989) 10-

15.25.

خورشید خاور. شماره‌های گوناگون که در کتاب به برخی اشاره شد.

دایره‌المعارف فارسی. به سرپرستی غلام حسین مصاحب. تهران: کتاب‌های جیبی؛ فرانکلین،

1345-، ج -.

«در دیار خط‌شده صاحب قلم بنده باب و بهاء مشکین قلم». پیام بهائی، ش 120 (اکتبر

2(1989).

- «درگذشت مهندس روح الله خمسی» پیام بهائی، ش 182 (ژانویه 1995) 56.
- رأفت، هوشنگ. «جامعه بهائی عشق آباد» پژوهشنامه، 1، ش 2 (زمستان 1375) 58-89.
- رأفت، هوشنگ. «نگاهی سریع به تاریخ امر در اقلیم روسیه». پیام بهائی، ش 149 (آوریل 1992) 25-30.
- رأفتی، وحید. «دیانت بهائی در روسیه» پژوهشنامه، 1، ش 2 (زمستان 1375) 3-57.
- رانین، اسماعیل. انشعاب در بهائیت. تهران: موسسه تحقیقی رانین، 1357.
- رحمانی، ابوالفضل. «یادداشتی درباره فرزند مشکین قلم» پیام بهائی، ش 128 (ژانویه 1990) 31.
- س.م «تاریخ بناء اولین مشرق الانکار» خورشید خاور، 4، ش 8 (فوریه 1928) 5-13.
- سمندر، محمداکظم (و دیگران). تاریخ سمندر وملحقات. [تهران:] موسسه ملی مطبوعات امری، 131 بدیع.
- شوقی ربانی. کتاب قرن بدیع. ترجمه نصرالله مودت. کانادا: موسسه معارف بهائی به لسان فارسی، 1992 «ویرایش 2».
- شهمردان، رشید. تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان. تهران: بی.نا. 1360.
- [صمدی، حسین] «سه نسخه خطی از تاریخ شمال ایران در کتابخانه ترکمنستان» گلیه‌وا، 2، ش 19-20 (فروردین و اردیبهشت 1373) 14. (با نام بر ساخته اشوغ)
- [صمدی، حسین] «یادنامه میرزا مهدی، دستنوشته نایابی از جنبش بابیه گیلان» فراز، آلمان، از ش 1، ش 4 (شهریور 1377) تا س 2، ش 13 (خرداد 1378). بخشی از کتاب ، با نام بمون دوکی.
- صمدی، حسین «یادنامه میرزامهدی...» [بررسی دستنوشته] تاریخ البرز، ج 1 (یادواره همایش البرز، بهار 1378) 15-31.
- ظیری، احسان. برخی بررسی‌ها در باره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران. [آلمان:] حزت توده ایران، 1348.
- عبدالبهاء (عباس نوری). مکاتیب عبدالبهاء. جلد پنجم. تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، 132 بدیع.

- فاضل مازندرانی، اسدالله. تاریخ ظهورالحق / ظهور الحق. جلد هشتم، 2 بخش. [تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، 131 بدیع]. برخی ناشر را «آزادگان» دانسته اند. فشاھی، محمدرضا. وایسین جنبش قرون وسطایی در دوران فنودال. تهران: جاویدان، 1356.
- فیضی، محمدعلی. حضرت نقطه اولی. لانگن هاین [آلمان]: لجنه ملی نشر آثار امری، 1994 «ویرایش 3».
- کسروی، احمد. بہانگیری. شیعہگیری. صوفیگیری. کلن: مهر، ژانویه 1996. محمدحسینی، نصرت الله. «الواح نازله در دوران استانبول» [بخش دوم، ترور ازلی ها در 1288] پیام بہانی، ش 130 (سپتامبر 1990) 11-15.
- ملک خسروی نوری، محمدعلی. تاریخ شہدای امر [دژ شیخ طبرسی]. تهران: موسسه ملی مطبوعات امری، 130 بدیع، 2 ج.
- موقن، امان الله. «[درباره زادگاہ و خط مشکین قم]» پیام بہانی، ش 171 (فوریه 1994) 42.
- مہرابخانی، روح الله. زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی. لانگن هاین (آلمان): لجنه ملی نشر آثار امری، 145 بدیع / 1988 م «ویرایش 2».
- ناطق، ہما. ایران در راہیابی فرهنگی. پاریس: خاوران، اسفند 1368 «ویرایش 2». نبیل زرنندی، یار محمد. مطالع الانوار. تلخیص تاریخ نبیل زرنندی. ترجمہ و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری. دہلی: مرآت، بی تا [ا روی چاپ 2، 1339 خ].

**Yādmāndehāye Mehdi Raashti**

**az**

**Gilan**

**o**

**Torkestan**

**be gozāreš-e**

**Bamun Tapuri**



**Tabarestan2003**